

تأثیر تفکر شرقی و اسلامی بر فلسفه و تفکر غربی

قسمت دوم

میزگرد تحلیلی فلسفی

با شرکت استادان محترم جناب آقایان:

دکتر رضا داوری اردکانی
دکتر کریم مجتهدی

دکتر احمد احمدی
دکتر غلامرضا اعوانی

✦ خردنامه:

و یا منطقی موجود در دست مسلمین. البته موضوعات دیگری نیز هست که به نوبه خود مورد بحث واقع خواهد شد که فهرست آنها به این شرح است: اینکه مراکز ترجمه کجاها بوده‌اند؟ کیفیت ترجمه‌ها چگونه بوده است آیا این تأثیرات که مورد بحث و نظر ماست فقط محدود به همان قرون وسطای مدرسه‌ای می‌شود یا بعد از آن و در عصر جدید و یا معاصر نیز ادامه داشته است؟ آیا واقعاً تفکر اسلامی فقط در فلسفه تأثیر کرده و در علوم و فنون دیگر تأثیر نداشته؟ آیا فقط انتقال صورت گرفته؟ (البته شاید بتوان بین انتقال و تأثیر تمایز نهاد) مطلب دیگری که خود، مطلب مستقلی است این است که ترجمه اصطلاحات فلسفه اسلامی (که به عربی بوده) به چه ترتیبی صورت می‌گرفته است و در این بین چه متولیان مطرح و ترجمه شده‌اند؟ مثلاً فرض کنید که غیر از قانون یا شفا دیگر چه کتبی از این قبیل ترجمه شده‌اند. لذا در آغاز بحث سؤال اول این است که تأثیر علوم اسلامی غیر از فلسفه بر فرهنگ مغرب زمین چگونه بوده است؟

■ پیش از این سؤالی که در چند جلسه گذشته مطرح گردید این بود که تأثیر و نفوذ فلسفه اسلامی و حکمت متعالیه بر فلسفه و عرفان غرب چگونه بوده است؟ که البته بررسی نحوه انتقال این آثار - که در جلسه قبل صحبت‌های مفیدی پیرامون این موضوع ایراد گردید - مورد بحث قرار گرفت. سؤالات مطرح‌شده در این میزگرد، در واقع متمم سؤالات قبلی است که عبارتند از:

* تأثیر علوم اسلامی غیر از فلسفه یعنی غیر از علوم عقلی بر فرهنگ مغرب زمین چگونه بوده است؟ غیر از علوم عقلی، علوم اسلامی نیز که در دامن اسلام پرورش پیدا کرده بود به غرب منتقل شده، چگونگی تأثیر این علوم بر فرهنگ مغرب زمین نیز موضوع بررسی ماست، چون کم و بیش تاریخ به فلسفه مربوط می‌شود.

* - سؤال دیگر که در ضمن سؤال قبلی است این است که غیر از فلسفه تأثیر علوم عقلی دیگر مثل منطق، کلام و عرفان چگونه بوده است؟ یعنی بررسی چگونگی تأثیر کلام و عرفان اسلامی

همین اتفاق افتاد یعنی ترجمه آثار علمی مثل کیمیا و نجوم و غیره، یعنی آن آثار علمی که برای ترجمه سفارش شده بود، بر آثار فلسفی تقدم داشت و پرداختن به آثار فلسفی بعد از ترجمه مقداری از آثار علمی صورت گرفت. در غرب هم چنین اتفاقی افتاد.

❖ خردنامه:

یعنی تا قبل از بیرونی چیزی ترجمه شده بود؟

□ دکتر اعوانی:

بله، تقریباً پیش از سال «۱۱۵۰» مقدار زیادی از آثار به لاتین ترجمه شده بود مثلاً آثاری در طب که متعلق به «کنستانتین آفریقایی» بوده که برخی از آثار طبّی را ترجمه کرده بود. نیز از آثاری که به آن خیلی علاقه نشان می‌دادند کتب و رسائل نجومی یا به معنای اخصّ کتب تنجیم و کتابهای مربوط به اسطرلاب بود که اینها مقدار زیادی از این آثار را به زبان لاتین ترجمه کردند. از مترجمانی که در ترجمه آثار نجومی، ریاضی، تنجیم، اسطرلاب سهم مهمی داشته‌اند از دو نفر اسم برده‌اند یکی از آنها «ادلاردوبات»^۱ یا «ادلار باثی» است و دیگری «یوحنای اشپیلی»^۲؛ و نیز از مترجمان معروف که در ترجمه آثار علمی شهرت بسیار دارد شخصی است به نام «هرمان کارینتیا»^۳ که کتابهای «ابومعشر بلخی»؛ یکی از منجمان بسیار بزرگ (ابومعشر شاگرد کندی بوده که در لاتین به او ابوماسر^۴ نیز می‌گفتند و بسیار مورد توجه بوده) و نیز کتابهایی از «بطّانی» را در نجوم ترجمه کرده و نیز کتب «ثابت بن قره» را به لاتین برگرداند. همین «هرمان» برخی از آثار ریاضی، نجومی، فلکی، تنجیمی و نیز کتاب «المجسط، المجسطی»^۵ اثر «طله‌م‌ئوس بظلمیوس» را برای نخستین بار از عربی و کتاب اصول اقلیدس در هندسه را از زبان عربی به زبان لاتین ترجمه کرده است.

یکی از ریاضیدانانی که شهرت بسیار داشته خوارزمی است که نامش به لاتین «الگوریت موس» است «الگوریتم» امروز در زبانهای اروپایی همان حساب است که الآن یک

اجازه بفرمایید پرسش دیگری را هم طرح کنم؛ در جلسه گذشته راجع به تأثیر فلسفه صحبت شد خوب است که اکنون به علوم اسلامی به طور کلی (مقصودم از علوم اسلامی همه علوم به استثنای فلسفه است) بپردازیم. می‌دانیم که مستشرقان برای فلسفه ما چندان اعتباری قائل نبوده‌اند و آن را یک نوع روگرفت ناقص فلسفه یونانی می‌دانستند البته به استثنای کاری نداریم، نویسندگان تاریخ علم گاهی اظهار نظرهای عجیب و غریب کرده‌اند به نظر یک مورخ مشهور تاریخ علم که اثرش به فارسی نیز ترجمه شده است علم اسلامی مرده به دنیا آمده است. حال اگر بنا به گفته این مورخ، علم اسلامی مرده به دنیا آمده در این صورت مشکل است که از تأثیر این علم در غرب حرف بزنیم. معهدا، این علم را اروپایی‌ها ترجمه کرده‌اند، نه فقط طب، بلکه بسیاری از کتب علمی را نیز ترجمه کرده‌اند، اگر در علم کلام کتاب مستقلی را سراغ نداشته باشیم که ترجمه شده باشد اروپاییان مسلماً از طریق کتاب موسی بن میمون به بسیاری از آراء کلامی - اسلامی واقف شده‌اند.

با توجه به این مقدمه پرسش این است که اول بطور کلی ببینیم اروپایی‌ها به چه مقدار از علم اسلامی واقف بودند، همانطور که ذکر شد چه مقدار از این علم منتقل شده (که انتقال غیر از تأثیر است) و چه مقدار تأثیر کرده؟ آیا ما آثار این تأثیر را می‌بینیم یا نمی‌بینیم؟

□ دکتر اعوانی:

«اعوذ بالله من الشیطان الرجیم». آقایان نسبت به موضوع واقعاً صلاحیت بیشتری دارند با این حال بنده پاسخش را آغاز می‌کنم. عمده انتقال و ترجمه آثار علمی در غرب از حیث زمان و تاریخ، پیش از آثار فلسفی صورت گرفته است و تقریباً می‌توان گفت که ترجمه آثار فلسفی، زمانی صورت گرفته که آثار علمی تقریباً به مقدار زیادی به زبان لاتین ترجمه شده بود.

❖ خردنامه:

از مسلمین؟

□ دکتر اعوانی:

بله از مسلمین، یعنی اول کارهای علمی ترجمه شد و بعد آثار فلسفی، تقریباً در عالم اسلام هم در «بیت‌الحکمة»

۱ - Adelard de Bath.

۲ - John of seville.

۳ - Hermann Carinthia, Hermannuo.

۴ - Abumacer.

۵ - Almageot.

قسمت از کامپیوتر را الگوریتم (لگاریتم) می‌نامند که از همان نام خوارزمی اخذ شده است.

الگوریتم لاتین شده همان خوارزمی است کتاب بسیار معروف دیگر او، «الجبر»، یا «الجبر و المقابله»، است که در زبانهای اروپایی کلمه **Algebra** از عنوان همین کتاب گرفته شده است.

کتاب «الجبر و المقابله» در سال ۱۱۴۵ توسط شخصی به نام «رابرت کتون»^۶ به زبان لاتین ترجمه شد. باز از کسانی که بسیاری آثارش مورد توجه بود «ابن هیثم» به لاتین، «الهازن»^۷ است.

بله، «الهازن» که آثار فراوانی در مناظر و مریا و علم نورشناسی، که امروزه به آن اپتیک می‌گویند، تألیف کرده که بعضی از آنها به لاتین نیز ترجمه شده است و به گمان من، تأثیری که او بر غرب داشته بیشتر از تأثیری است که در عالم اسلامی داشته است در پی تحقیقاتی، اخیراً معلوم شده است که ابن هیثم در عالم اسلامی چندان تأثیرگذار نبوده که در غرب بوده است یعنی رساله‌هایی که پس از او نوشته‌اند نسبت به کاری که او کرده است تقریباً از اهمیت کمتری برخوردار است. مثلاً خواجه نصیر تا حدی با آثار ابن هیثم آشنا بوده ولی همه آثار او را در دست نداشته است، در حالیکه آثار ابن هیثم به زبان لاتین ترجمه شده و مورد استفاده افرادی چون «راجریکن» و بسیاری از کسانی بوده است که در علم مناظر و مریا و نورشناسی از آنها استفاده کردند. یکی از علومی که خیلی مورد توجه بوده شیمی یا علم «کیمیا» است که همان الکیمی و شیمی امروز بوده و «کیمیستری» در زبانهای اروپایی از آن است. از دو نفر شیمیدانی که خیلی مورد توجه بوده و آثار آنها به زبان لاتین ترجمه شده است یکی رازی است که او را بعنوان «رازس»^۸ می‌شناختند. رازس همان رازی است.

□ دکتر مجتهدی:

و البته در بعضی جاها «رادس» نامیده می‌شود.

□ دکتر اعوانی:

بله و نیز شیمیدان دیگری که مورد التفات بوده جابرین حیان است که به او گِیْه^۹ می‌گفتند که شخصیت بسیار شناخته شده‌ای بوده و در قرون وسطی آنجا مخصوصاً به جهت ارتباط با علم کیمیا، سخت مورد توجه بوده است که به هر جهت رساله‌های زیادی تحت آثار او به لاتین نوشته شده است. رازی علاوه بر علم کیمیا

و بعنوان یک شیمیدان، بعنوان یک طبیب نیز معزوف بوده، و کتاب «الحاوی فی الطب» او به لاتین تحت عنوان «کتیننس»^{۱۰} یعنی در بر دارنده، به لاتین ترجمه شده بود و همراه با کتاب قانون ابن سینا برای چندین قرن کتاب قانون بوعلی از کتب درسی محسوب می‌شد. کتاب قانون بوعلی از اولین کتبی بوده که بعد از اختراع صنعت چاپ در اروپا، و البته بعد از انجیل به چاپ رسیده و از قرار معلوم در فاصله ده سال چندین بار نیز تجدید چاپ شده است.

□ دکتر داوری:

و اصلاً دومین کتابی است که در عالم، چاپ شده.

□ دکتر اعوانی:

بله همینطور است، البته موارد مذکور فقط یک بیان اجمالی از موضوع اصلی است به عبارتی آثاری که ترجمه شده است خیلی بیشتر از اینها است.

❖ خردنامه:

آیا از علمی بنام علم الحیل که در واقع با علم مکانیک تطبیق می‌کند و بخشی از فیزیک بوده (که در غرب بعدها خیلی از آن استفاده شد) آثار ترجمه شده‌ای هست؟

□ دکتر اعوانی:

بله کتابهای مربوط به علم حیل یا مکانیک مطرح بوده است، مخصوصاً در عالم اسلام که خاصه در این علم کار شده است و در این زمینه کتب فراوانی نیز تعریف شده است که به هر جهت این افراد مشخص‌ترین افراد بوده‌اند از علوم دیگری که ترجمه شده است نجوم است و کتابهای ابومعشر و بتانی و ماشاءالله منجم معروف ترجمه شده است. نیز آثار منجمان و ریاضیدانان دیگر به همین گونه ترجمه شده. البته غریبها در تاریخ علوم، در ترجمه تا حد زیادی کار کرده‌اند ولی همه این ترجمه‌ها هنوز هم چنانکه باید و شاید مورد توجه قرار نگرفته است، هر چند خودشان اذعان می‌کنند که کتب موجود در کتابخانه‌ها باید مورد بررسی قرار گیرد.

۶ - Rabert Ketton.

۷ - Alhazen .

۸ - Razes

۹ - GEBER

۱۰ - Continens

□ دکتر داوری: نحو را هم مطالعه می‌کنیم

چه مقدار از این ترجمه‌ها در قرون وسطی خوانده شد؟ آیا این ترجمه‌ها جزو کتب درسی محسوب می‌شد؟
□ دکتر اعوانی:

بله، در دانشگاه‌ها واقعاً جزو کتب درسی محسوب می‌شده است، مثلاً کتاب «ابن هیثم» در علم الابصار و یا مثلاً کتاب قانون ابن سینا و کتاب الحاوی و کتب طبّی دیگر، از مهمترین کتب درسی بوده است. کتاب قانون ابن سینا تا چندین قرن کتاب درسی در علم پزشکی بوده است. در کنار کتب فلسفی، همانطور که کتب فلسفی به



نحو بسیار دقیقی مورد استفاده قرار می‌گرفت جزو کتب درسی هم محسوب می‌شده کتاب شفای بوعلی و آثار فلسفی ابن رشد از مهمترین کتب درسی فلسفی در دانشگاه‌ها تا پیدایش فلسفه جدید بوده است و حتی مورد مطالعه برخی از فیلسوفان جدید قرار می‌گرفته است، و مهمتر اینکه این کتب، تحول عظیمی در آنجا ایجاد کرد، مثلاً در مورد علم طبّ، کتبی نوشته شده بود، بعنوان نمونه مناظره‌ای بین دو طبیب، (که البته به قلم یکی از همان مترجمان است) اکنون در دست ماست محاوره یک محاوره فرضی یا حقیقی بین یک طبیب و پسر عمومی

اوست، در واقع پسر عمومی طبیب پیرو طب «گلیکا»^{۱۱} یعنی طبی است که متعلق به کشور فرانسه و متعلق به خودشان بوده است، پسر عمو از او می‌پرسد تو از کجا می‌آیی، وی در جواب می‌گوید من از مشرق زمین می‌آیم و علوم شرقی را خوانده‌ام و او (نویسنده) پسر عمومی خودش را مورد تمسخر و سرزنش و انتقاد قرار می‌دهد که این علم طب غربی و به اصطلاح «فیزیکاً گلیکا یا مدیکا گلیکا»^{۱۲} در مقابل آن طبّی که از شرق و عالم اسلام آمده عقب مانده، غیر تحلیلی و غیر عقلی است و او را سفارش می‌کند که طب جدید یا طب مشرق زمین را بیاموزد حتی کتبی که در تقسیم علوم نوشته‌اند مثلاً تا آن زمان علوم به علوم هفتگانه، یعنی چهارگانه و سه گانه تقسیم می‌شد. در این مورد، چندین رساله بنام احصاء العلوم دارم که یکی متعلق به «گندی سالدینوس»^{۱۳} است که موضوعش تقسیم علوم است.

○ دکتر مجتهدی:

آشنایی را با ترجمه دو مسئله جداگانه باید دانست. ترجمه برخلاف آشنایی خیلی دیرتر صورت گرفته، قبل از قرن دوازدهم اصلاً ترجمه‌ای وجود ندارد اما آشنایی هست. یعنی از زمان «کارولنژین» یعنی از زمان «شارلماین» آشنایی وجود داشت.

□ دکتر داوری:

آیا ایشان احصاء العلوم را می‌شناختند.

□ دکتر اعوانی:

بله، وقتی احصاء العلوم فارابی ترجمه شد، غربیها کتبی به سبک احصاء العلوم فارابی تألیف کردند که در آنها علاوه بر این علوم هفتگانه علوم اسلامی تازه ترجمه شده یا کشف شده مثل علم حیّی را اضافه کردند در آن زمان این علوم در غرب وجود نداشت و اینها تحت تأثیر علوم اسلامی است چند کتاب در همان قرن یازدهم و دوازدهم

۱۱ - Gallica .

۱۲ - Phgoica Gellica , Medica Gallica.

۱۳ - Gundissalinus.

(درباره علوم و ترتیب علوم) نوشته شد این علوم جدید (علوم اسلامی) مثلاً علم الابصار و علم طب را وارد این کتابها کرده‌اند لذا اینجا در واقع تأثیر بسیار زیاد این کتب دیده می‌شود. اصطلاحات فلسفی و علمی بیشماری برای نخستین بار از طریق این ترجمه‌ها وارد فرهنگ غرب شده، بررسی این اصطلاحات در علوم و فنون مختلف، گستردگی تأثیر فرهنگ اسلامی را در غرب بخوبی نشان می‌دهد.

✦ خردنامه:

(خطاب به دکتر اعوانی) جناب‌عالی به مناظره دو طبیب اشاره کردید که در واقع مناظره طب سنتی بوده با طب علمی و پیشرفته در آن زمان، آیا جناب‌عالی نظرتان این هست که غیر از طب یا علوم

○ دکتر احمدی:

نمی‌شود این فرض را محال دانست که همکاری جمعی صاحب نظر پیرامون یک امری طبیعتاً نقطه آغازی دارد. درباره تواردها نیز، این تواردها در طول تاریخ فراوان وجود داشته‌است، مثلاً حساب «دیفرانسیل انتگرالی» که هم نیوتون مدعیش بود و هم لایب‌نیتس، منافاتی در بین نیست که هر دو نفر به آن رسیده باشند.

دیگر یک زمینه محلی، ملی، یا سنتی در اروپا بوده، مثلاً نجوم (که شما به طبش اشاره کردید که شاید طب گیاهی بوده) آیا برای نجوم، شیمی و علوم از این قبیل در آنجا زمینه‌ای وجود داشته یا یک نوع جاهلیت محض بوده که علوم به آنجا رفته و منتقل شده؟

□ دکتر اعوانی:

در جلسه پیشین آقای دکتر مجتهدی اشاره کردند که به اصطلاح آن زمان دوره فترت بوده که در هیچ یک از اقسام علوم فعالیت چشمگیری نبوده و اگر بوده است در آن دوران فترت ناچیز بوده است.

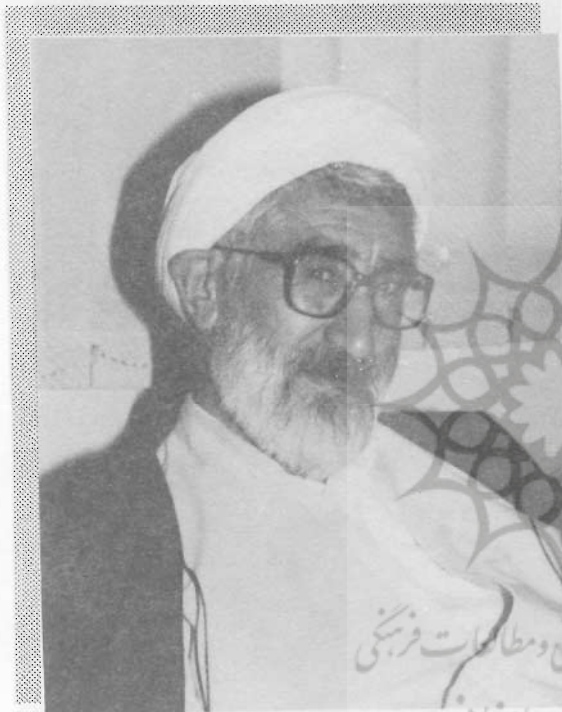
□ دکتر داوری:

ببینید ما از زمان «سنت آگوستین» فیلسوف داریم یعنی در اروپا فلسفه بوده، در اروپا، نظیر فرزندان شاکر، آل

نویخت، کندی، ابو‌معرش بلخی و محمد زکریای رازی و امثال اینها را نداریم چگونه است که در آنجا کلام بوده، اما ما نظیر ابوریحان بیرونی در غرب سراغ نداریم؟ و این در حالی است که آنها بر این باورند که علم اسلامی مرده بدنیا آمده (البته این را حمل بر تعصب نفرمایید این پرسش، سؤالی مهم و جدی است).

□ دکتر اعوانی:

ببینید همانطور که مستحضرید بزرگان دوره فترت، افرادی هستند چون «بوئتیوس»^{۱۴} یا حتی فرض کنید «آنسلم»^{۱۵} و امثالهم. ولی آن دوره با ترجمه متون (تقریباً از قرن ششم) احیا شده و مسائلی که اصلاً وجود نداشت



مطرح شده در علم هم همینطور علوم محلی بوده است و فعالیت مهمی که اصلاً قابل قیاس با علوم اسلامی و یا کسانی باشد که نام برده شد، وجود نداشته است.

در دوره فترت کسی که قابل قیاس با رازی یا ابوریحان یا دیگران باشد وجود نداشته اما پس از نهضت ترجمه متون اسلامی کم کم بزرگانی ظهور کردند. در این دوره و در مغرب زمین تألیفاتی که مثل تألیفات جالینوس یا تألیفات بقراط (در طب) یا مثلاً قابل مقایسه با کار

۱۴ - Boethiuo ۱۵ - Anselm

اقلیدس در هندسه و ارشمیدس در علم مکانیک باشد وجود نداشت یعنی بزرگانی که واقعاً بتوانند جزو بزرگان مطرح بشوند نبوده‌اند؛ ولی در عالم اسلام کسانی مثل ابن سینا یا رازی یا بیرونی که تقریباً در ردیف «جالینوس و بقراط» یا حتی بزرگتر از آنها بوده‌اند، ظهور کردند.

□ دکتر داوری:

ولی به رازی جالینوس عرب می‌گویند.

□ دکتر اعوانی:

بله، واقعاً هم شاید باشد، چون هم در علم طب و هم در فلسفه نیز در واقع متأثر از جالینوس اسکندرانی بوده.

✦ خردنامه:

منطقه مشرق (شرقی) شامل اسپانیا هم می‌شده؟

□ دکتر مجتهدی:

بله، اسپانیای مسلمان، الان عرض خواهم کرد این مسئله ترجمه مستقیماً صورت نگرفته، غریبان در ابتدا متون را مستقیماً در اختیار نداشتند ولی یک آشنایی وجود دارد؛ ترجمه بیشتر از قرن دوازدهم به بعد است.

□ دکتر داوری:

آقای دکتر، یعنی زبان عربی می‌دانستند، یعنی انگلیسیها از طریق آشنایی، زبان عربی می‌دانستند؟

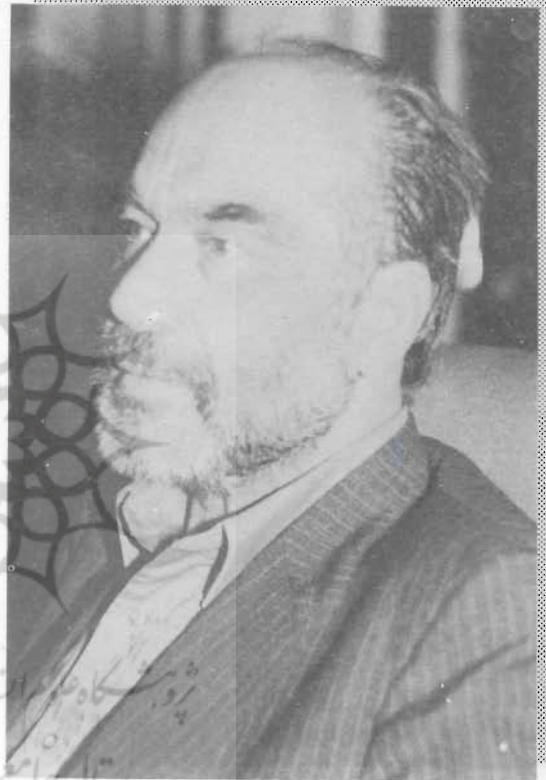
□ دکتر مجتهدی:

خیر الان عرض می‌کنم، چون جلسه گذشته عرض کردم نمی‌خواستم تکرار کنم، تاریخ درست این مسئله برای من خیلی روشن است شما سه تا ه را در نظر بگیرید

○ دکتر داوری:

به نظر یک مورخ مشهور تاریخ علم، علم اسلامی مرده به دنیا آمده است. حال اگر بنا به گفته این مورخ، علم اسلامی مرده به دنیا آمده در این صورت مشکل است که از تأثیر این علم در غرب حرف بزنیم. معهذاً، این علم را اروپایی‌ها ترجمه کرده‌اند، نه فقط طب، بلکه بسیاری از کتب علمی را نیز ترجمه کرده‌اند.

یعنی ۹۹۹ میلادی، در سال ۹۹۹ میلادی شخصی بنام ژریر، اهل اوزن، که بعد ملقب به سیلوسترو می‌شود، پاپ اعظم غرب، (اُرن متعلق به منطقه جنوب فرانسه است) در دوره جوانیش به اسپانیا رفته و در آنجا در اندلس عربی را فرا گرفته است، پاپ عربی بلد است! ملاحظه کنید در قرن دهم یعنی شخصی که به سال ۹۹۹ میلادی پاپ شده است. او خودش به هندسه علاقه دارد و نیز به نجوم و به یک نوع فلسفه اشراقی، ولی با این حال این شخص یعنی ژریر مترجم نیست من فقط این نکته را می‌خواهم بگویم که ترجمه، مسئله بعدی است، یعنی مراکزی درست می‌شود، متونی در نظر گرفته می‌شود و نوعی توجه به



□ دکتر مجتهدی:

بنده از مطالبی که آقای دکتر اعوانی فرمودند استفاده کردم، ولی تصور می‌کنم مقدمتاً نکته‌ای را در حاشیه مطالبی که ایشان فرمودند باید عرض کنم. فکر می‌کنم که آشنایی را با ترجمه دو مسئله جداگانه باید دانست. ترجمه برخلاف آشنایی خیلی دیرتر صورت گرفته، قبل از قرن دوازدهم اصلاً ترجمه‌ای وجود ندارد اما آشنایی هست. یعنی از زمان «کارولنژین»^{۱۶} یعنی از زمان «شارلمان» آشنایی وجود داشت حتی شاید بشود ریشه‌های قدیمی تری در آن پیدا کرد اگر البته منطقه مشرق را در نظر بگیریم حالا فقط به چند کشور معلوم محدودش نکنیم.

۱۶ - Carolingien.

ترجمه پیدا می‌شود، این توجه خیلی زود نیست همانطوری که آقای دکتر اعوانی فرمودند و بنده نیز صد در صد موافقم با مطالعات اجمالی که بنده دارم، یک نکته بسیار مهم به نظر می‌رسد و آن را در این جلسه متذکر می‌شوم؛ در آن عصر در اذهان مردم غرب، فلسفه از مجموعه دانش جدا نمی‌شود.

ما الان می‌گوییم آشنایی غربیها با فلسفه‌های اسلامی در قرون وسطی، ولی در آن زمان در اذهان غربیها فلسفه از مجموعه دانش بشری جدا نیست بعنوان مثال امروز می‌گویند X طب غربی را یاد می‌گیرد، ولی آنها طب را در یک مجموعه‌ای در نظر می‌گیرند که فلسفه زیر بنای آن است یعنی حتی طبشان نیز بر اساس نوعی تفکر به وجود می‌آید و یک اقتباس سطحی نیست. این موضوع برای من خیلی مهم است، این یک مثال بود که مثالهای زیادی پیرامون این موضوع می‌توان ایراد کرد. یک مثال دیگر که جلسه قبل نیز به آن اشاره شد ژرال اهل کرمون است. که ایتالیایی است که الان اشاره فرمودند (آقای دکتر اعوانی) که هم خوارزمی را ترجمه کرده و هم رسالاتی منسوب به ابن سینا. چرا این شخص هم هندسه و ریاضی می‌خواند و هم رسالات منسوب به ابن سینا را ترجمه می‌کند؟ این مبین این مطلب است که، من بعنوان مثال عرض می‌کنم، که آنها دانش و فنی را در مجموعه‌ای از فرهنگ می‌بینند، شاید در اینجا فلسفه مشرق خیلی مهم باشد ژربر هم که اقلیدس را ترجمه می‌کند اشراقی است خودش یک فکر فلسفی دارد.

✦ خردنامه:

فرمودید که ژربر، آشنایی با علوم اسلامی و فلسفه داشته و یکی از پلهای اصلی انتقال است. ولی مترجم نیست در این مورد گاهی اظهار می‌شود و شواهدی هم ارائه می‌شود که این افراد کتابها را ترجمه می‌کردند و بنام خودشان می‌نوشتند و یا التقاط می‌کردند از علوم، و استخراج می‌کردند و اصل نسخه را از بین می‌بردند یک چنین اظهاراتی شده و دلائلی و نمونه‌هایی هم بوده که شاید مثلاً اصل نسخه، من البته اینرا خواندم در آثاری که نوشته‌اند و بنظرم می‌آید که آن نسخه‌ها را در بایگانیهای واتیکان و جاهای دیگر پیدا کرده بودند

که معلوم می‌شود که کتاب آن مؤلف و محقق در واقع ترجمه‌ای بوده از این متن، که این متن را دیگر کسی در آنجا ندیده است.

□ دکتر مجتهدی:

من آنرا ترجمه نمی‌دانم آنها از کتابهای موجود یاد می‌گرفتند.

✦ خردنامه:

یک صورت استراق داشته است.

□ دکتر داوری:

شاید، چون با روش درست وارد نمی‌شدند و مطلب را درست یاد نمی‌گرفتند.

□ دکتر مجتهدی:

بله، حق با شماست فرض بفرمایید بنده هم اکنون در حال خواندن کتاب کانت هستم و قصد ترجمه‌اش را هم ندارم. می‌خواهم کانت را بفهمم حال در این بین ممکن است مقاله‌ای نیز راجع به کانت بنویسم. دوره اصلی ترجمه قرن دوازدهم است در حالیکه ژربر در قرن دهم است و نسبت به دوره اصلی ترجمه، خیلی قدیمی است.

□ دکتر داوری:

آیا در قرن دوازدهم یک سازمان ترجمه و چیزی مثل بیت‌الحکمه در عالم مسیحی وجود داشته است؟

□ دکتر مجتهدی:

بله، سازمانی بوده که اتفاقاً در اسپانیا تحت اداره کشیشی بنام «ریمون سووتا» بوده است که یک ارتشی بود که علیه مسلمانها جهاد می‌کرد؛ ولی در عین حال دارالترجمه «طلیطله»^{۱۷} را او درست کرده بود.

✦ خردنامه:

یعنی بعد از اخراج مسلمین از اسپانیا.

□ دکتر مجتهدی:

بله، اواخر قرن یازدهم بعد از اخراج مسلمانان متوجه می‌شوند که در مسجدی واقع در طلیطله کتابخانه فوق‌العاده معتبری وجود داشته است که در تمام اروپا شهرت پیدا می‌کند و از آلمان، انگلستان و ایتالیا، جوانان محصل به طلیطله سرازیر می‌شوند و این شهر، مرکزی

۱۷. امروزه tolite گفته می‌شود.

برای تحقیق و ترجمه شده و زیر نظر ریمون سوئوتا بصورت یک مرکز و بنیاد مطالعاتی در می‌آید در عین حال که یک حالت دشمنی با مسلمانان وجود دارد.

□ دکتر داوری:

یعنی آیا بیشتر به فلسفه توجه شده؟ یعنی به علوم دیگر کمتر توجه شده یا اصلاً توجه نشده است؟

□ دکتر مجتهدی:

بله، به فلسفه خیلی زیاد توجه شده، و مترجمان هم به یک یا دو نفر محدود نمی‌شوند و همانطور که ذکر شد همراه کندی سالیونس چند نفری بوده‌اند مثلاً یحیی اشپیله‌ای، یحیی سوپلی، داوود اسپانیایی.

□ دکتر داوری:

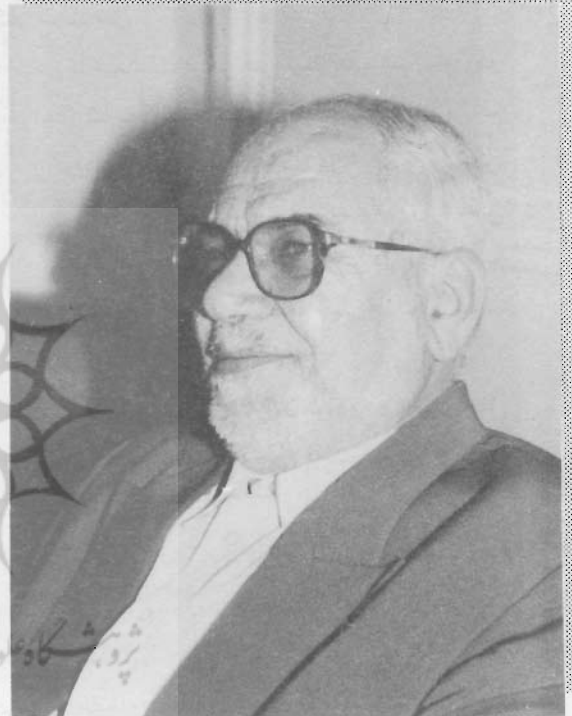
ولی مهم این است که می‌دانیم چه کتابهایی را ترجمه کرده‌اند.

□ دکتر مجتهدی:

چون صحبت از دارالترجمه شده آنجایی که بیشتر از فلسفه، به علم توجه شده در طلیطله نیست تا یک حدودی شاید در صقلیه (سیسیل) باشد یعنی جنوب ایتالیا. ولی جایی که عطف توجه بیشتر به طرف علوم اسلامی شده، که آقای دکتر اعوانی نیز فرمودند و فرمایش کاملاً درستی نیز هست، دارالترجمه اکسفورد در قرن سیزدهم است، ببینید با فاصله است یعنی درست است که ابتدا توجه به علوم حاصل شده و بعد به فلسفه، ولی دوباره از فلسفه برگشتند به طرف علوم، در اکسفورد انگلستان دارالترجمه‌ای است واقع در دانشگاه.

○ دکتر اعوانی:

کتاب شفای بوعلی و آثار فلسفی ابن رشد از مهمترین کتب درسی فلسفی در دانشگاهها تا پیدایش فلسفه جدید بوده است و حتی مورد مطالعه برخی از فیلسوفان جدید قرار می‌گرفته است، و مهمتر اینکه این کتب، تحول عظیمی در آنجا ایجاد کرد.



□ دکتر اعوانی:

یا مثلاً هرمان کارینتیا.

□ دکتر مجتهدی:

بله، ولی معلوم نیست که اینها یک نفر هم نباشند ممکن است در میان چندین اسم عده‌ای معدود شناخته شوند.

□ دکتر اعوانی:

مثل بیت الحکمة ما که می‌گویند بیش از شصت نفر در آن مشغول بکار بوده‌اند ولی ما اسم چند نفری را می‌دانیم یعنی فعلاً در حدود پانزده، شانزده اسم می‌دانیم که البته تعداد اینها خیلی بیشتر بوده است.

✦ خردنامه:

سؤالی که به ذهن می‌رسد این است که معمولاً ارتباطی بین کارهای علمی با اوضاع اجتماعی و سیاسی وجود دارد مثلاً می‌دانیم که از قدیم یعنی از سه هزار سال پیش رشد علم تنجیم یک مقدار به این دلیل بوده که پادشاهان به آن احتیاج داشتند یا توجه به علم طب بدین دلیل بوده که سلاطین در درجه اول به آن نیازمند بودند و بعد هم عامه مردم. در آن زمان هم طبیها وضعشان بهتر از بقیه علما بوده آیا در اروپای خان نخبانی بخصوص در انگلستان که می‌فرمایید اکسفورد دارالترجمه راه می‌اندازد. رشد این علوم رابطه‌ای به این صورت با

اوضاع اجتماعی دارد یا نه؟ مثلاً یکی از پادشاهان اروپا فرض کنید مانند شارلماین، به لحاظ اینکه پادشاهی است که به سلامت خودش مایل است به پزشکی توجه پیدا کرده و آن را ترویج نموده است؟ یا اینکه مثلاً فرض کنید بدلیل دیدن ساعتی که هارون الرشید معروف است برایش فرستاد و اولین ساعت دنیا بود آیا آنها به مکانیک و کارهای صنعتی علاقه مند شدند؟ یا آنکه در معماری و هنر چون معمولاً سلاطین مروج آن بودند برای این بود که کاخهای خودشان را میخواستند زیبا کنند یا مجسمه سازی و نقاشی در اروپا موقعی رشد پیدا کرد که کلیساها علاقه مند شدند که مجسمه سازی کنند و داخل کلیساها نقاشی و تزیین شود. این علوم و فنون را نسبت به علوم مثل فلسفه و منطق که می توان علوم اشرافی یا علوم درباری نامید آیا یک چنین وضعی وجود داشته است یا آنکه فقط قائم بوده به ذوق و علاقه یک عده ای طلبه و روحانی؟

□ دکتر مجتهدی:

من فقط نظریه شخصی خودم را می خواستم عرض کنم. اولاً همانطوری که در کتابها ذکر شده است قرن سیزدهم یک قرنی متعادل است، خیلی متعادلتر از قرن دوازدهم. خودشان در کتب تاریخ نوشته اند که مغولها در آسیا تعادلی ایجاد کردند از لحاظ سیاسی - اقتصادی در خاورمیانه مسلمانان بودند و در غرب مسیحیان که سه نیروی متعادل در جهان آن روز بوجود آمده بود. اصلاً قرن سیزده، قرن تعادل است، این قرن متعادل قرن دانشگاهها است ما در قرن دوازدهم حوزه های فراوان داریم ولی دانشگاهها به معنای «یونیورسیتی» که مجموعه ای از دانش بشری باشد نداریم فقط در قرن سیزدهم است که چنین حالتی بوجود آمده است. دو تا از دانشگاههای اصلی یکی دانشگاه پاریس در اول قرن سیزدهم است و بلافاصله بعد از آن دانشگاه آکسفورد است. ولی در اینجا این دو دانشگاه با هم فرق دارند. کارشان یکجور نیست ما قرن سیزدهم را از لحاظ فرهنگی نمی توانیم بفهمیم مگر اینکه وجوه تفاوت این دو دانشگاه را بدانیم تمرکز کاری دانشگاه پاریس روی منطق است برعکس تفکر کنونی رایج، که این تحلیلهای زبانی امروز در انگلیس بیشتر رایج است ولی ریشه اش در دانشگاه پاریس بوده است اما دانشگاه آکسفورد بیشتر

تمرکز بر روی علوم تجربی داشته است که نه کاربردی بلکه، تجربی است یعنی مثلاً هدف از آموختن طب این است که بدانم کدام گیاه، کدام بیماری را معالجه می کند و چرا و چگونه؟ اینکه جناب عالی می فرمایید فلسفه و منطق علم اشرافی است و طب، علم به اصطلاح مردمی است، من اصلاً قبول ندارم، به نظر بنده فلسفه و منطق علم دانشگاهی است، آنجا که دانشگاهی بوده فلسفه و منطق هم بوده. اتفاقاً فلسفه و منطق نیز کاربردیند.

□ دکتر داوری:

اتفاقاً آنها را کاربردی گفتند ولی فلسفه را کاربردی نگفتند.

□ دکتر مجتهدی:

ممکن است یک عالم طبیعی در جایی مشغول طبابت شود، فیلسوف به این معنا نمی تواند کار عملی کند. او فقط باید نظر یا نظریه ارائه بدهد یعنی صاحب نظر باشد، این دانشگاهی اصل است یعنی اگر دانشگاه است این است، آن قرن، قرن دانشگاهها است. البته این سلاطین که می فرمایید (خطاب به خردنامه) دانشگاههایشان گزینش هم دارند. پاپ از روم مدیریت می کند یعنی درسها را می بردند او بررسی می کرد.

□ خردنامه:

ببینید مطلب دیگری که می توان اینجا استنباط کرد این است که می فرمایید قبل از اینکه دانشگاه به آن صورت در اروپا بوجود بیاید در مراکز اسلامی بوده، یعنی مدرسه همیشه برای خودش یک جایی مستقل بوده، اما در عین حال می دانیم که همان اساتید یا اکثر آن اساتید مرکز اجتماعشان و در پشت پرده محل ارتزاقشان باز دربار است یعنی اینها بر حسب سلیقه و درجه تمایلشان به دربارها می رفتند و گاهی مورد استقبال هم قرار می گرفتند، تشویق می شدند و گاهی به نام پادشاهان کتاب می نوشتند اما تدریس دیگر در دربار نبوده. تدریس و تحقیق در بیرون بود دانشگاه بمعنی جامع و محل تجمع بوده، به آن معنا آیا می توانیم بگوییم که تأسیس آکسفورد مثلاً به این جهت بود که بعضی از سلاطین به علوم عقلی علاقه نشان می دادند. لذا در

یک چنین وضعی در انگلستان یک جایی به نام «یونیورسیتی» یا «اونیورسیتیه» درست می‌شود که به عربی معنایش همان جامعه است. یعنی آمدند و متفرقات و علوم گوناگون را در یک جا جمع کردند برای اینکه دربار آن را می‌خواست؟! □ دکتر مجتهدی:

بله جامعه همان «یونیورسیتیه» است و یک معنا دارد.

□ دکتر اعوانی:

اجازه بفرمایید بنده اینجا توضیحی بدهم، و آن اینکه بین تأسیس دانشگاهها و ترجمه فاصله‌ای است؛ اغلب دانشگاهها (که در فرانسه می‌گویند دانشگاه پاریس است که محل آن کلیسای فعلی نوتردام بوده یا در انگلستان با آکسفورد هم‌زمان بودند) در سال ۱۲۱۹ به تعبیری ۱۲۱۵

دانشگاههای دیگری که تأسیس شده، همه و همه در دیر یا کلیسا بوده و استادان اولیه خاصه در رشته فلسفه و کلام همه بدون استثنا متعلق به دو فرقه رقیب بودند که یکی «دومینیکانها»^{۱۹} بودند و فرقه دیگر «فرانسیسکنها»^{۲۰}، که فرانسیسکنها بیشتر در آکسفورد بودند و دومینیکانها بیشتر در پاریس. استادان مهم دانشگاه در آن زمان بدون استثناء بزرگان این فرقه هستند و حتی کسانی را می‌بینیم که به ریاست این دو فرقه رسیدند مثل بوناونتوره که در سال ۱۲۷۵ استاد فلسفه بود اما یکدفعه رئیس فرقه معروف فرانسیسکنها شد. یعنی از شغل خودش استعفا داد ولی تا آخر عمر هم به فلسفه وفادار ماند، کتاب تألیف کرد و هم به دین مسیحیت، تا جایی که کارهای بسیار مهمی را در آن زمان در داخل مسیحیت انجام داد.

○ دکتر مجتهدی:

دومینیکانها می‌خواهند فلسفه اسلامی بخوانند، ارسطو بخوانند و فرانسیسکنها بیشتر سنتشان اشراقی است یعنی همان بوناونتوره فلسفه‌اش یک جور فلسفه اشراقی است.

تأسیس شدند. ترجمه متون علمی از حدود سال ۱۱۲۰ الی ۱۱۲۵ آغاز شده است ولی تا انتقال این ترجمه‌ها به دانشگاه لافل یک قرن طول می‌کشد در اول همانطور است که جناب عالی می‌فرمایید اتفاقاً می‌بینیم که چه کسی طبیب درباری بوده است؛ یکی از این مترجمان طبیب پادشاه انگلیس است، طبیب مخصوص اوست، و معلوم می‌شود که پادشاه برای تأمین سلامتی خود به این علم توجه کرده است، احتیاج داشته است یا از روی یک نیاز بوده چنانکه در عالم اسلام هم فلان خلیفه اموی دستور داد به خاطر نیازها یا به خاطر منافع شخصی فلان عالم در اختیارش قرار بگیرد، ولی بالاخره علم از دست خلفا خارج شد؛ یعنی مثلاً طب وارد عرصه و جریان فرهنگی شد بعداً دانشگاه تأسیس شد و یک جنبه عمومی و مردمی پیدا کرد، اصلاً تمام دانشگاههای اولیه جدید اروپا بدون استثنا همه بوسیله راهبان تأسیس شدند؛ خود آکسفورد تقریباً یک دیر بوده، محل دانشگاه پاریس کلیسای بسیار معروف «نوتردام» (نژدام)^{۱۸} بوده، یعنی دانشگاه پاریس در کلیسا تأسیس شده، همچنین

● خردنامه:

وضعیت ژزوئیتها در این بین چگونه بوده است؟

□ دکتر اعوانی:

ژزوئیتها متأخرند در قرن شانزدهم هستند. ژزوئیتها برای مقابله با مذهب پروتستان بوجود آمدند یعنی علت وجودی فرقه عیسی، سرکوبی پروتستانها بود.

□ دکتر داوری:

برای اینکه برگردم به سؤال اولمان، این مطلب را می‌خواهم عرض کنم که تأسیس دانشگاه، علاوه بر اینکه ذکر شد نیاز به علوم علت توجه به علوم است. (البته نیاز به معنای وسیع لفظ نه به معنای نیاز صرفاً مادی)، یک طراحی می‌خواهد باید یک طرحی باشد تا دانشگاه تأسیس بشود این فرمایش آقای دکتر مجتهدی که در آکسفورد به زبان توجه می‌شود، می‌دانیم که کتاب فارابی

۱۸ - Notre Dame.

۱۹ - Dominican.

۲۰ - Fransiscan.

□ دکتر احمدی:

در این جا باید کسی یک آگاهی تاریخی کامل داشته باشد، مثلاً آگاهی از برنامه‌هایی که آنها آنروز داشتند. ببینید که آیا کتاب فارابی را پیش رویشان نهاده‌اند و بر اساس آن برنامه‌ریزی کرده‌اند یا باید آن را حدس بزنیم. البته حدس مؤید این مطلب است که بگویم آنها استفاده کرده‌اند؛ حتی خودمان نیز در تأسیس دانشکده‌ای، مبنایمان نظر به کار دیگران است که ببینیم دیگران چه کرده‌اند؟ اخذ محاسن کنیم و رفع نقایص والی آخر ... وقتی اینگونه کتابی در دسترس است طبعاً باید این کتاب را دیده باشند پس می‌توانیم حدس بزنیم که اینها استفاده می‌کردند، اما واقعاً نمی‌شود این فرض را نیز محال دانست

به اسم احصاء العلوم ترجمه شده، برنامه طبقه‌بندی کتاب احصاء العلوم هم در دانشگاه‌های اروپا و هم در مدارس ما اجرا شده، هنوز هم درس‌هایی که در حوزه‌های علمیه تدریس می‌شود همان است که فارابی احصاء و طبقه‌بندی کرده است. یعنی ما اول از زبان شروع می‌کنیم، بعد به منطق، سپس به مقدمات علوم و در مراتب آخر به فقه و فلسفه می‌پردازیم، آیا تصور می‌فرمایید که چه مستقیم و چه غیرمستقیم، این طرح فارابی برای طبقه بندی علوم در تأسیس دانشگاه‌ها چه در ممالک اسلامی مخصوصاً در کشور ما، و چه در اروپا مؤثر بوده است یا نه؟ آیا صرفاً یک نوع توارد بوده؟ یعنی این تطابق با طرح فارابی یک امر اتفاقی است یا خیر.

○ دکتر احمدی:

حدس قابل توجه و نیز قابل قبول هم این است که از یک برنامه دم دستی (در دسترس) که عبارت از همین احصاء العلوم فارابی باشد استفاده کرده باشند اما این جز از حد حدس و گمان فراتر نمی‌رود.

✦ خردنامه:

اتفاقی یا طبیعی است؟ یعنی طبیعی است یا تحت تأثیر اقتباس (مثلاً از فارابی) است؟

□ دکتر احمدی:

که همکاری جمعی صاحب نظر پیرامون یک امری طبیعتاً نقطه آغازی دارد. درباره توارد نیز، این تواردها در طول تاریخ فراوان وجود داشته است، مثلاً حساب «دیفرانسیل انتگرالی» که هم نیوتون مدعیش بود و هم لایب‌نیس، منافاتی در بین نیست که هر دو نفر به آن رسیده باشند، در آن زمان ایندو هر یک دیگری را متهم به استفاده از کشف خود می‌کردند. در تأسیس و برنامه‌ریزی یک دانشگاه نیز، جمعی صاحب نظر نقطه‌ای را بعنوان مبدأ کار انتخاب می‌کنند حدس قابل توجه و نیز قابل قبول هم این است که از یک برنامه دم دستی (در دسترس) که عبارت از همین احصاء العلوم فارابی باشد استفاده کرده باشند اما این جز از حد حدس و گمان فراتر نمی‌رود.

البته از لحاظ تاریخی بنده نمی‌دانم، اما به نظر می‌آید یک امر طبیعی باشد حالا فرض کنید فارابی آن کتاب را نوشته باشد تأسیس هر بنایی توسط هر کسی مسبوق به فکر است آنهم متناسب با علوم می‌که در هر زمانی رایج است. طبعاً اینگونه فکر می‌کند که اگر ما فلان بنا را اینگونه بسازیم...

□ دکتر داوری:

اگر طبیعی بود همه برنامه‌های درسی قبل از فارابی و بعد از فارابی در سراسر عالم می‌بایست یکسان و به روش ترتیب فارابی باشد و حال آنکه آکادمی افلاطون ترتیب دیگری داشته و برنامه‌های مدارس دوره جدید هم ترکیبی بالکل متفاوت با ترتیب کتاب احصاء العلوم دارد.

به علاوه این کتاب (احصاء العلوم) به صورت ترجمه شده در اختیار آنها بوده.

✦ خردنامه:

تقسیم احصاء العلوم یک تقسیم مشایی است همانطوری که آقایان فرمودند اشراقی‌ها معتقد نبودند که از فقه شروع شود آنها می‌گفتند از ریاضت باید شروع شود اول باید روح را صیقل می‌دادند بعد از ریاضت به ریاضیات می‌پرداختند و علوم

ریاضی و پزشکی شروع می‌شد که در آخر این سلسله مراتب، فلسفه قرار داشت و معتقد بودند که تمام این مراتب درجاتی است که آن دانشجو امتحان خود را می‌دهد که آیا لیاقت فلسفه را دارد یا نه یعنی معیار آنها لیاقت بود حضرت عالی (دکتر مجتهدی) نسبت به این موضوع اگر توضیحی دارید بفرمایید:

□ دکتر مجتهدی:

نکته‌ای را از لحاظ تاریخی می‌خواهم عرض کنم که خیلی مهم است و آن، این است: همانطور که آقای دکتر اعوانی فرمودند اولین مراکز تعلیماتی یا از این دورتر برویم اولین بیمارستانها نه فقط مراکز تعلیماتی، اولین جایی که کتابخانه‌هایی بوده جزوه‌هایی جمع می‌شود اولین صورت کتابخانه‌ها، اولین مراکزی که در صورت نیاز

کتابهایش را نمی‌خواستند این را هم عرض می‌کنم که به این ترتیب شروع شده که در تاریخ هست فصل به فصل، قرن به قرن، سال به سال، طی طریق کرده تا رسیده به قرن نهم دوره «کارلین ژیان» «به شارلماین»، نکته‌ای که بسیار مایلم که یک روزی کتابی یا مقاله‌ای مستقل درباره این شخصیتی که الان می‌خواهم اسم ببرم این است که روزی شارلماین استادی را پیدا می‌کند به نام، «آلکویین» که انگلیسی است آلکویین یورگ اهل یورگ از انگلستان می‌آید از او می‌خواهند که این مراکز را درست کند. هنوز فارابی وجود ندارد، فارابی بعد از اینهاست الکوین همدوره کنده است. وی یک چهره درخشان تاریخی غرب است این شخص برای اینکه بین پاپ و شارلماین رقابتی نباشد چون شارلماین آدم بسیار با سیاستی است (شخصیت سیاست‌مداری است) این مرکز را درست

○ دکتر داوری:

کتاب احصاء العلوم فارابی در غرب ترجمه شده است، یدین جهت برنامه طبقه بندی کتاب که هم در دانشگاه‌های اروپا و هم در مدارس ما اجرا می‌شده‌اند هنوز هم درس‌هایی که در حوزه‌های علمیه تدریس می‌شود همان است که فارابی احصاء و طبقه بندی کرده است.

می‌کند که یک جور جذب فرهنگ کند در این مرکز که تحت نظر الکوین اداره می‌شود. اسکولاستیک یعنی اهل مدرسه مشغول کار می‌شوند.

□ دکتر اعوانی:

اسکولا به معنی فراغت، چون آنجا محل فراغت بوده یعنی همان اسخول.

□ دکتر مجتهدی:

این متعلق به قرن نهم است، اسکولا یا همان اسکولاستیک یعنی مدرسه.

□ دکتر اعوانی:

اسخول یک کلمه یونانی است به معنی فراغت بال، دیرها و صومعه‌ها راکه در آن به جهت فراغت بال به علوم

می‌توان به آن رجوع کرد صومعه‌ها بود و خیلی قدیمی هستند. از قرن پنجم میلادی است خیلی قبل از فارابی، و البته این صومعه‌نشینی مسیحی نیست این موضوع ثابت شده است.

این «موناشیک»^{۲۱} است اصل این است که مصری است و متعلق به کاهنهای مصری جوان است این صومعه‌نشینی که شروع شده عده‌ای برای تحقیق می‌آمدند و محل، مرکز رجوع مردم شده است از قرن پنجم میلادی و در واقع قبل از اسکولاستیک.

☞ خردنامه:

این نظام نظام افلاطونی بوده است.

□ دکتر مجتهدی:

کاملاً درست است چون در مورد ارسطو بجز منطقش

دینی می‌پرداخته‌اند اسخولا (Schola) می‌نامیدند و این کلمه ریشه کلمه مدرسه در زبانهای اروپایی است.

□ دکتر مجتهدی:

بعد در آنجا دقیقاً در تاریخ هست، با نظر الکوین سه درس و بعد چهار درس درست می‌شود سه درست اول شامل «تریوم»^{۲۲} شامل زبان، صرف و نحو و بعد منطق و بعد جدل است. چهار درس بعدی «کواتریریوم»^{۲۳} حساب، هندسه، هیأت، و بعد موسیقی اینها با هم هفت درس می‌شود این هفت درس برنامه اینهاست. البته یک نکته‌ای را که اینجا باید مطرح کنم این هفت درس فقط مقدمات است بعد دیگر اینها بعد از این مقدمات این محصلین باید مبلغ دین مسیح بشوند این هفت درس را بعنوان فنونی به آنها می‌گفتند. یعنی به آنها می‌گفتند این (فنون) را داشته باش و بعد برو کار اصلی‌ات را شروع کن،

□ دکتر مجتهدی:

بله، یک نکته‌ای را هم که جناب عالی فرمودید باید مورد بحث واقع می‌شد راجع به یسوعیان بود ایشان متعلق به قرن شانزدهمند. مثلاً مولینا که استاد بزرگ یسوعی است و غیره که عکس‌العمل شدیدی در مقابلشان دیده شده این اتفاقاً نکته مهمی است. یسوعیان در قرن شانزدهم خیلی بعد از قرون وسطی هستند همانطور که فرمودند با پیدایش پروتستانتیسم و رنسانس خیلی چیزها عوض می‌شود؛ کلیسای واتیکان فکر کرد که اگر بخواهد عصر جدید را در اختیار بگیرد باید خودش بنیانگذار مدارس پایه جدید باشد. یعنی خودش علوم جدید را اخذ کند و تعلیم بدهد اینها یسوعیان جدیدند، یسوعیان یک دسته روحانی جدیدی هستند یعنی یک فرقه جدیدی هستند که می‌خواهند تجدد را خودشان در اختیار بگیرند.

○ دکتر اعوانی:

اتفاقاً فارابی را در غرب هم به عنوان یک معلم می‌شناختند و او را «مگگستر سکوندس» می‌گفتند.

یعنی شروع اینجاست اما همانطوری که آقای دکتر اشاره فرمودند (و کاملاً حق به جانب ایشان است) سپس زمانی که با فلاسفه اسلامی آشنا می‌شوند این درسها را بسط می‌دهند با آن مطالبی که از مسلمانها یاد گرفتند؛ یعنی مرحله بعدی است و با مشاء از اسلام، از فلاسفه‌شان بیشتر با سنتهای مشائی مطرح می‌کنند. ارسطو را مطرح می‌کنند در آن مطلبی که اینجا راجع به دومینیکن‌ها و فرانسیسکن‌ها صحبت شد. دومینیکن‌ها می‌خواهند فلسفه اسلامی بخوانند، ارسطو بخوانند و فرانسیسکن‌ها بیشتر سنتشان اشراقی است یعنی همان بوئاوتوره فلسفه‌اش یک جور فلسفه اشراقی است.

□ دکتر اعوانی:

آگوستینی است و اشراقی. دومینیکن‌ها مشائیند. و فرانسیسکن‌ها آگوستینیند و اشراقی.

● خردنامه:

یعنی در واقع حاکمیت سیاسی را هم به‌مراه علم می‌خواهد داشته باشد.

□ دکتر مجتهدی:

بله، کاملاً همینطور است و اینها می‌آیند مدارسی را درست می‌کنند دکارت در «لافلش»^{۲۴} درس خوانده، لافلش متعلق به اینهاست، دکارت و کلاویوش که در آنجا به دکارت ریاضی درس می‌داند، یسوعی بودند، خودش هم معلم ریاضی است.

□ دکتر داوری:

هنوز هم این دانشگاهها وجود دارند مثل دانشگاههایی که یسوعیان اداره می‌کنند.

۲۲ - Triuim.

۲۳ - Quatririim.

۲۴ - La Fleclre.

□ دکتر مجتهدی:

این نکته یک چیز دیگر است. غیر از آن است که قبلاً متذکر شدم و صحبتش شد آنجا هم باز دست بعضی از متفکران اسلامی در کار است

سوی این رشد، ابن سینا و فارابی در تفکر فلسفی مغرب زمین (قرون وسطی) سهم کمتری دارند. از اواخر قرن سیزدهم ابن رشدیان لاتینی و افکار آنها مطرح است.

□ دکتر احمدی:

بسیاری از این واکنشهای مسیحیان برای پاسخگویی به حرفهای ابن رشد بوده است.

می‌گویند که اینها می‌دیدند که بالاخره این تفکر ابن رشد یک تأثیر قابل توجه در مسائل معاد و بعد از مرگ و خداشناسی و اینها می‌گذارند و در واقع آن ایمان صاف و ساده مسیحی را زیر سؤال می‌برد یا ناچیز می‌شمارد این بود که اینها درصدد بودند که برای حفظ مسیحیت پاسخگوی این مسائل باشند.

□ دکتر داوری:

البته تفسیر لاتینی‌اش نه عین آراء و آثار ابن رشد.

□ دکتر مجتهدی:

بله همین طور است.

□ دکتر اعوانی:

[خطاب به دکتر داوری]: حضرت عالی سؤال از طبقه‌بندی احصاء العلوم کردید؛ آیا احصاء العلوم واقعاً اثر گذار بوده یا نه؟ می‌خواستم از جناب عالی بپرسم که به نظر شما آیا خود فارابی در عالم اسلام اثر گذار بوده؟ یعنی به عبارتی اثرگذاری آن چگونه بود؟

□ دکتر داوری:

اثرگذاری فارابی جای چون و چرا ندارد شاید کسانی بگویند که این توارد است. اگر برنامه‌درسه‌های حوزه‌های علمی هزار رساله ما را نگاه کنید و کتاب احصاء العلوم را هم پیش رویتان بگذارید می‌بینید که طلبه از آنجایی شروع می‌کند که فارابی آنجا را آغاز آموزش می‌دانسته است. نمی‌خواهم بگویم که در جزئیات از فارابی پیروی شده است؛ اما اگر در حوزه‌های ما در این اواخر بیشتر به فقه و اصول توجه شده یک امر دیگر است آنهم درست است که مدارس که ما داشتیم در واقع اسمش جامعه و یونیورسیتی نبوده، اما مدارس جامع بوده و همه علوم از هیأت و نجوم و طب ریاضی گرفته تا تفسیر و حدیث و

فقه و فلسفه در آنجا تدریس می‌شده من فکر می‌کنم این امر، اتفاقی نمی‌تواند باشد که فیلسوفی طرحی متفاوت با آنچه ارسطو داشته؛ گرچه در صورت کلی مشائی است در انداخته باشد و علوم را به طرز نوینی یک طبقه‌بندی کرده باشد و این ترتیب و طبقه‌بندی علوم را علما دیده باشند و دروس را بر طبق آن مرتب کرده باشند و باز، گیریم این قضیه ربطی به فارابی نداشته باشد، حتی اگر کتاب فارابی را نخوانده بودند من می‌گفتم بافت، بافت فارابی است و چیزی که فارابی می‌اندیشیده مشخص شده است. از این هم که بگذریم در آکسفورد هم که افلاطونیا بودند؛ افلاطونی کاملاً افلاطونی که نبودند بنحوی افلاطونی اشراقی بودند؛ آنها هم که با اثر فارابی آشنایی داشته‌اند ممکن است که این را طرح دانشگاهی خودشان قرار داده باشند.

□ دکتر اعوانی:

نکته قابل توجه این است که ما به هر جهت فارابی را معلم می‌دانیم یعنی معلم ثانی، برای این او را معلم نمی‌گفتند که باید سر کلاس و درس بدهد، معلم یعنی «علم‌کننده علم». او را معلم گفتند که علوم را در عالم اسلام پایه‌گذاری کرد و جایگاه و مرتبه آنها را در بیان مراتب علوم؛ و نیز موضوع و روش آنها را مشخص کرد و خود در علوم زمان خود تألیفات مهمی داشت.

اتفاقاً فارابی را در غرب هم به عنوان یک معلم می‌شناختند و او را «مگِیستر سکوندس» می‌گفتند^{۲۵} همان لقبی که ما دادیم به غرب هم منتقل شده (مگِیستر اول)^{۲۶} آنها ارسطو را معلم اول می‌نامیدند بنابراین، این لقب معلم اول را به ارسطو دادند و او واقعاً موضوعات علوم، مسائل آنها را دسته‌بندی کرد، فارابی هم همینطور؛ حال ببینیم چرا عنوان معلم ثانی را به کنندی که بر فارابی تقدم زمانی داشته است ندادند، کنندی را وقتی مطالعه می‌کردم دیدم که واقعاً دست کمی از اینها نداشته، در اطلاعات و احاطه بر علوم، فردی مطلع و عجیب بوده است و تأثیر او در غرب بیشتر از اسلام بوده است یعنی اگر غریبها کنندی را کشف نکرده بودند شاید یک شخصیت مجهول باقی می‌ماند در قرن گذشته قبلاً پنج یا شش رساله لاتین او را گلچین کردند و

دوباره درباره او تحقیق کردند و دیدند که او مؤلف دوست و هشتاد اثر است که از این تعداد مجموعاً بیست تا اثر پیدا شده است. او در همه علوم زمان خود تألیفاتی داشته است در موسیقی، طب و علوم دیگر کتبی تألیف کرده است. ولی زبان او یک زبان اولیه بوده، زبانی قابل فهم نبوده است. اصطلاحات و لغات و تعبیرات جا نیفتاده بود و روش علوم هنوز مشخص نبود این است که به او لقب معلم ندادند. روش او «انسیکلو پتیک» یعنی دایرةالمعارفی بوده و در نتیجه نتوانست اینها را تنظیم و تفهیم کند. و به شیوه‌ای علمی و دقیق تبیین نماید و این کار را فارابی کرد و به حق او را معلم گفتند. فارابی بود که علوم را مرتب و مدون کرد و کتاب بسیار مهم احصاءالعلوم را نوشت و هم در عالم اسلام و هم در غرب تأثیرگذار بود. حکمای لاتین و متفکران اروپایی گذشته به این مسئله اشاره کرده‌اند و سعی کردند از آن تقلید نکنند.

❖ خردنامه:

جناب عالی موافقت دارید که این تقسیم آنقدر به طبیعت و فطرت نزدیک بوده، یا به تعبیری معروف نظری بوده که تقریباً هر کسی آن را دیده، پسندیده است؟

❑ دکتر اعوانی:

البته علاوه بر این نیاز هم داشته‌اند چون علم چیزی است که همه کس به آن نیاز دارد!

❖ خردنامه:

البته علمی بودن در واقع مثل اینکه فطری است، تقسیم، تقسیمی بوده که بهترین تقسیم برای همه دوره‌ها محسوب می‌شد.

❑ دکتر اعوانی:

شاید بشود گفت چون علوم از جهان اسلام گرفته شده بود آنها برای ترتیبش مجبور بودند از نظر علمای اسلام استفاده کنند علمای اسلام قبلاً چنین کاری کرده بودند و جایگاه هر علمی را در میان علوم نشان داده بودند. خوب البته ارسطو کتابی به نام احصاءالعلوم داشت. این کار را علمای اسلام انجام دادند فقط ارسطو علوم را به نظری و عملی و نظری را به علم طبیعت، ریاضی و الهی و عملی را به اخلاق، تدبیر منزل و سیاست مُدُن تقسیم کرد.

❖ خردنامه:

ترتیب رساله‌های خودش همان را نشان می‌دهد؟

❑ دکتر اعوانی:

همان را نشان می‌دهد، طبیعت، مابعدالطبیعه، منطق، ولی این اصلاً با احصاءالعلوم فرق دارد.

❖ خردنامه:

یعنی علوم طبیعی را زودتر نوشته؟

❑ دکتر اعوانی:

این احصاءالعلوم را تقریباً مطابق علوم روزگار خودش نوشته است یعنی آن علوم که در اسلام وجود داشته و مسلماً این علوم با آنچه که در یونان بوده کاملتر یا متفاوت بوده، رساله‌هایی هم که تدوین کردند واقعاً برای برآوردن این نیاز و حتی برای تدریس در دانشگاهها بوده است. ❑ دکتر داوری:

آیا تأثیر علوم و فلسفه اسلامی در اروپا محدود به دوران قرون وسطی بوده یا از آن قرون هم گذشته است؟ به طور کلی می‌دانیم که علوم اسلامی از طریق بیزانس به اروپا منتقل شده و در رنسانس اروپا تأثیر کرده است، آقایان این تأثیر را در رنسانس و بطور کلی در فلسفه و معارف جدید چگونه می‌بینند؟

❑ دکتر احمدی:

تا کی، تا همین امروز؟

❑ دکتر داوری:

از رنسانس شروع کنیم ببینیم به کجا می‌رسیم.

❑ دکتر اعوانی:

یعنی تا دوره جدید و از دکارت به بعد، یعنی آیا در دوره جدید هم به نظر جناب عالی [خطاب به دکتر احمدی] تأثیر داشته؟ چون فلسفه به هر ترتیب یک چیزی نیست که مثلاً ما بگوییم فقط در یک دوره تأثیر داشته و اصلاً در دوره‌های دیگری تأثیر نداشته است چیزی که نهضتی ایجاد کرد فلسفه‌ای که به این صورت اصلاً وجود نداشت آمد و تحولی ایجاد کرد و مسائلی را پدید آورد و آنها را دارای مسائل، یا بهتر بگوییم مسئله‌دار کرد، و آنها را به یک دسته از مسائل کلی که با آن شکل اصلاً آشنا نبودند آشنا کرد. حال امکان دارد بگوییم که این تأثیر در همان قرون وسطی متوقف شده است و در دوره

جدید تأثیر نداشته است یا برعکس این تأثیر تا دوره دکارت و بعد از دکارت تا زمان ما ادامه داشته است؟ چون آنها که در غرب و تحت تأثیر آنان در شرق کتاب می‌نویسند اینطور می‌گویند که تأثیر فلسفه اسلامی در قرون وسطی در واقع متوقف شده، در دوره جدید ادامه نداشته است پرسش اینجاست که تا کجا می‌توانیم اثراتش را دنبال کنیم؟

□ دکتر احمدی:

ملاحظه کنید، واقعاً این سیر تفکر مثل موج دریاست و نمی‌شود گفت که دریا یک موج می‌زند و در یک جایی متوقف می‌شود این موج به ظاهر آرام می‌شود اما یک موج دیگری به دنبال خودش می‌آورد و یک موج دیگر، گاهی این امواج می‌روند آن بالاتر، آن دوردستها مثلاً تبدیل به یک موج کوه پیکر می‌شوند، گاهی هم بر حسب موقعیت دریا،

گنجایش دریا، نزدیک

بودن ساحل، نوع

ساحل و امثال اینها،

این تبدیل می‌شود به

خورده موجهایی و ...

واقعاً اگر کلام

اسلامی و متکلمین

اسلامی در تفکر موسی

بن میمون تأثیر

داشته‌اند که قطعاً

○ دکتر احمدی:

بعد از فتح قسطنطنیه و ورود اسلام به اروپای شرقی، تا پشت دروازه وین و اینها و اصلاً شما جای جای آثار لایب‌نیتس می‌بینید که می‌گوید این را من در برابر ترکها یعنی مسلمانها می‌نویسیم، آنها اینجوری‌اند و بسیاری از حرکتها و مسافرتها لایب‌نیتس برای مقابله با نفوذ ترکها و تفکر مسلمانها بود.

داشتند که یک بخش از کتاب موسی بن میمون اصلاً در مورد مسائل کلامی است که می‌گوید متکلمین مسلمان اینطور گفته‌اند و حدس می‌زنم که این کتاب ابن میمون بیشتر در ارتباط با آن مناظرات کلامی بوده که متکلمین مسلمان یعنی اشعری و معتزلی داشته‌اند خودبخود دامن دین یهود را هم می‌گیرد. نمی‌دانم این کتاب را ملاحظه فرموده‌اید یا نه!

□ دکتر داوری:

کتاب دلالة الحائرين.

□ دکتر احمدی:

دلالة الحائرين، بله واقعاً کتاب بسیار عمیقی است فرض کنید همان کاری را که در قرن هفتم هجری کرده در قرن دوازدهم یا سیزدهم نیز بوده است، یعنی آن مناظرات

به اندلس رفته و بحث از صفات خدا، رویت خدا، دست خدا، قدرت خدا، زبان خدا، بینایی خدا، حتی او یک چیزهایی به نام بوییدن و چشیدن و لمس خدا را هم اضافه کرده و لمس خدا، را هم اضافه می‌کند و بعد همه را تاویل نیز می‌کند. خوب، اگر اینها را تعبیر کنید، این ترجمه نیست، از همان تأثیری است که کلام اسلامی بر تفکر آدمی مثل موسی بن میمون داشته است.

✦ خردنامه:

البته ابن میمون را جناب عالی جزو علمای مشرق بدانید، منتها مسلمان نبوده.

□ دکتر احمدی:

اما بالاخره این کتاب ابن میمون در تفکر مغرب زمین تأثیر داشته یک یهودی کتابی می‌نویسد، خودشان هم می‌گویند بعد از موسی

بن عمران هیچ کس مثل

موسی بن میمون نیامده

به عبارتی مبادوتا

موسی داریم یکی

موسی بن عمران، یکی

موسی بن میمون، آیا

کسی را که بدین عظمت

از وی نام ببرند در فکر

آنها تأثیر نداشته است؟

ضرورتاً او همان

تاویلی را که معتزله بکار می‌برند همینطور بکار می‌برد و

بعد هم به عالم مغرب زمین انتقال پیدا می‌کند و ...

□ دکتر اعوانی:

کلام را در دوازده مسئله خلاصه کرده.

□ دکتر احمدی:

بله، غرض این است که اگر اینجوری حساب بکنیم باید بگوییم که واقعاً تفکر اسلامی در جای جای تفکر مغرب زمین تأثیر داشته، چه مثلاً ترجمه قرآن کریم، ترجمه کتابهای عرفانی ولو کم، ترجمه هم نبود. اینها تحت تأثیر بوده‌اند بخصوص بعد از فتح قسطنطنیه و ورود اسلام به اروپای شرقی، تا پشت دروازه وین و اینها و اصلاً شما جای جای آثار لایب‌نیتس می‌بینید که می‌گوید این را من در برابر ترکها یعنی مسلمانها می‌نویسیم، آنها اینجوری‌اند و بسیاری از حرکتها و

هم داریم و برعکس آن نتیجه گیری است که ما تقریباً داشتیم؟ این را چطور توجیه می کنید؟ که البته مانند ایشان را شاید بتوان در بعضی جنبه ها پیدا کرد. این را جناب عالی بفرمایید.

□ دکتر داوری:

اگر حمل بر جسارت نکنید بگویم دکارت (دکارت معتزلی) متوجه تجدد است اصلاً این جمله که «هیچ چیز مثل عقل به تساوی میان آدمیان تقسیم نشده»، قول معتزلیان است و اولین بار این را معتزلیان گفته اند حتی اگر قول دکارت هم باشد مهم است دکارت معتزلی است منتها معتزلی ریاضی اندیش و کاتولیک است، معتزلی دوره جدید است لایب نیتس نیز بی تردید معتزلی بود.

● خردنامه:

آنها منکر ظاهری نبودند دکارت چون عملاً از صفر شروع کرده حالا یک مقداری تحلیل جدیدی است.

□ دکتر احمدی:

البته ژیلسون معتقد است که این کژیتو^{۲۷}، یا شک دستوری مال دکارت نیست.

● خردنامه:

شاید آنهم از غزالی گرفته باشد.

□ دکتر احمدی:

نه از آگوستین است او می گوید از آگوستین است و او این مطلب را چند بار در کتابش گفته است. البته نمی دانم بشود آن را به غزالی نسبت داد یا نه بعضی خواسته اند اینطور ادعا کنند و حتی بین دکارت و غزالی مقایسه کرده اند اما باید یک سند تاریخی در بین باشد که آیا آثار غزالی در آن زمان ترجمه شده بود و در اختیار دکارت بوده یا نه.

□ دکتر داوری:

یعنی آثار غزالی از جمله مقاصد الفلاسفه ترجمه شده ولی النقد من الضلال را قرون وسطاییها نمی شناخته اند.

□ دکتر اعوانی:

دکارت افتخار خودش می دانسته که اصلاً یونانی نمی دانسته است می گوید یکی از افتخارات من این است که یونانی نمی دانم تا کتاب افلاطون و ارسطو بخوانم.

مسافرت های لایب نیتس برای مقابله با نفوذ ترکها و تفکر مسلمانها بود، باید آدم فکری را بگیرد و به دقت تام دنبال کند، ببیند این فکر چه مقدار تأثیر گذاشته است اگر اینجوری برخورد کنیم باید بگوییم آن داد و ستدها و همان موجی که عرض کردم، همینجور در بن و بنیان و ساخت و بافت تفکر مغرب زمین وجود داشته و یک فرهنگ واحدی را تشکیل دادند. نمی شود گفت در کجاها و چه جوری یک وقت می بینیم مثلاً فکری از یک جایی به ذهنمان می آید بعد می پرورانیمش و با سایر افکار آمیخته اش می کنیم و یک ساختار جدید از آن می سازیم، خودمان مگر اینطور نیستیم مثلاً فرض کنید وقتی کلمه برهما یا آتمای هندی را بگیریم همین اندازه که معنی اش را بفهمیم شاخ و برگ بسیاری به آن می دهیم و تطبیقش می کنیم با مسائل بسیار دیگری که در فکر ما با آن هماهنگ است؛ آنجا هم همینجور بوده و واقعاً از آن جهت که اروپا در چنین دوران تاریکی بسر می برده و این افکار به آنجا رفته بالضروره در تمام بن و بنیاد تفکر اینها این افکار تأثیر داشته منتها تأثیری ناپیدا، که اگر یکی از آنها را آدم بگیرد آنگاه متوجه این فراگیری تأثیر می شود؛ مثل همین داستان موسی ابن میمون که در کلیساها و دیرها بسیار تأثیر داشت، در دانشگاهها هم، ژیلسون مقداری از آن را نقل کرده و گفته این تحت تأثیر کلام اسلامی است.

● خردنامه:

یک سؤال اینجا می خواهم از خود شخص جناب عالی بکنم به دنبال همین بحث و آن اینکه همانطوری که فرمودید تأثیر کرده فلسفه و کتب فلسفی اسلامی هم در قرون وسطی و هم در قرون جدید وقتی ما آراء اشاعره را در فلاسفه معاصر یا قرون قبل می بینیم در اروپا، در عین حال پدیده ای به نام دکارت بوجود می آید که بنیاد فکر را از صفر می گذارد. آیا این حرکت فلسفه دکارت به معنای پشت پا زدن به تمام فلسفه های قبلی اسلامی و دیری و عرض کنم که موسی ابن میمونی و امثال اینها نیست؟ این پدیده را چطور تحلیل می کنید که دکارت در یک دیر، در یک مدرسه مسیحی آموزش می بیند و بعد ناگهان در آنجا مثل اینکه چیزی وجود ندارد، این را از نو شروع می کند اگر چه نهایتاً هم به اشتباه می افتد و بعد منقطع می شود و نسلهای بعد پیروی نمی کنند در عین حال پدیده ای اینگونه

✦ خردنامه:

متعلق به دوران بعد است چون در دوران طلبگی
مجبور بوده، اینها را خوانده.

□ دکتر اعوانی:

دکارت می‌گوید من افتخار می‌کنم که یونانی نمی‌دانم تا ارسطو بخوانم یعنی این را افتخار می‌داند، بنابراین اتفاقاً این اشکال را هم به او گرفته‌اند و خودش منکر شده آنها به او اشکال کرده‌اند که کوژیتو را از آگوستین گرفته است و او در پاسخ گفته که اصلاً خودش آن را کشف کرده است و آثار آگوستینوس را نخوانده است.

□ دکتر مجتهدی:

بنده هم که اگر اجازه بفرمایید چند نکته‌ای راجع به دکارت جسارتاً عرض بکنم. دکارت، البته فلسفه جدید را بنیان می‌گذارد، به دلایلی که حالا در جزئیاتش نمی‌خواهم تعمق کنم، دو نکته هم در این بحثها هست یکی تشابه «فکر می‌کنم» یا «شک می‌کنم» دکارت با آگوستینوس و دیگر اینکه آیا دکارت با قرون وسطی قطع رابطه می‌کند؟ یا با فلسفه اسلامی؟ و از نو شروع می‌کند یا به هر حال چه می‌شود؟ درباره آگوستینوس یک تشابهی هست ولی در عین حال یک وجه تفاوت خیلی بزرگ هست آگوستینوس دقیقاً در کتاب اعترافات خودش گفته در سه چیز نمی‌توان شک کرد که اینها محرزند، بخودی خود مطرحند، یکی وجودم، یکی حیاتم، یکی فکرم یعنی من نمی‌توانم در فکرم شک کنم، من زنده‌ام نمی‌توانم در حیاتم شک کنم و در وجودم هم نمی‌توانم شک کنم این تشابه ظاهری است و ژیلسون هم گفته است. چرا؟ برای اینکه دکارت چیز دیگری می‌گوید وی در کوژیتو می‌خواهد بگوید فکر با هستی مطابقت می‌کند هستی فکر است فکر هم هستی است (البته قدری فرق دارد).

✦ خردنامه:

با هلته بسیطه؟

□ دکتر داوری:

بله؛ هلته بسیطه.

□ دکتر مجتهدی:

یک اینچنین چیزی، درباره اینکه با قرون وسطی قطع رابطه کرده، باز صحبت ژیلسون شد.

وی اتفاقاً عقیده دارد نه بطور کامل چیزهایی از قرون

وسطی، (او کتابی راجع به این موضوع دارد) در دکارت باقی مانده، نکته‌ای که اینجا می‌خواستم بگویم این است که دکارت در فلسفه اولی از یک متفکر، اسپانیایی الاصل به نام سوآرژ استفاده می‌کند. دقیقاً ما می‌دانیم که کتاب مابعدالطبیعه سوآرژ در اختیار دکارت بود. در تمام مدتی که راجع به فلسفه می‌نوشته و چون به لاتینی می‌نوشته متخصصان بزرگ نشانه‌های کلمات را پیدا کردند این کلمه همانی است که گفته، سوآرژ دارد سوآرژ با قرون وسطی ارتباط دارد یعنی رابطه دکارت با قرون وسطی رابطه‌ای غیر مستقیم است از طریق سوآرژ است و در سوآرژ یک نکته خیلی مهم وجود دارد که دکارت را توجیه می‌کند چون دکارت از اصالت وجود برمی‌گردد به اصالت ماهیت و اینجا سوآرژ در وسط است یعنی سوآرژ به آن اصالت وجودی توماس^{۲۸} اشکال می‌گیرد. و بالاخره شناخت با ماهیت است دکارت از اینجا در واقع بحث معرفت را به بحث وجود برمی‌گرداند و اصلاً وجود، خودش هم فکر است و یک جور فهمیدن، ماهیتش یک همچو چیزی است پیچیده‌تر از آنی است که الان ما فکر می‌کنیم، در اینجا بحثهایی وجود دارد که باید انجام بگیرد. سوآرژ را ما در ایران نمی‌شناسیم، وی که در میان علمای علم حقوق شخصیت بسیار مهمی است، (متعلق به قرن شانزدهم است) ممکن است در کتب حقوقی اش یک رابطه‌ای حتی با فقه اسلامی داشته باشد.

✦ خردنامه:

در حقوق بین‌الملل سوآرژ و گروتیوس از فقه
اسلامی پیروی کرده‌اند.

□ دکتر مجتهدی:

بله، در حقوق بین‌الملل، سوآرژ و گروتیوس، اصلاً در اروپا از بانیان حقوق بین‌المللند.

✦ خردنامه:

چون آقایان می‌فرمایند بهتر است که جلسه در همین
جا خاتمه یابد؛ بنابراین بقیه آن را به جلسه دیگری
موکول می‌کنیم. □